

تفاوت فلسفه دین تحلیلی با فلسفه دین قاره ای

پاشنه آشیل فلسفه غرب

دکتر حمیدرضا آیت الهی (رئیس انجمن علمی فلسفه دین ایران)

در فلسفه قاره ای تحرک جدیدی برای نگاه به فلسفه دین به وجود آمده است. فلسفه دین در فلسفه های قاره ای جایی نداشت و در سنت فلسفه تحلیلی رشد و نمو پیدا کرد. در حوزه آنگلو ساکسون آن را بیشتر می بینیم یعنی انگلستان و ادامه دهنده آن امریکا. با این تلقی جدید که در فلسفه دین به وجود آمده باید آشنا شویم. پیرامون موضوع مقایسه بین فلسفه دین تحلیلی و فلسفه دین قاره ای و علل اوج گیری فلسفه دین قاره ای صحبت خواهیم کرد. اگرچه هنوز در میان این حوزه ها گفت و گویی شکل نگرفته است.

در فلسفه دین تحلیلی بررسی صدق و کذب گزاره های دینی کار اصلی است و این صدق و کذب به بیان و اهمیت استدلال راجع است. این استدلال عقلی، تجربی، تاریخی و به صورت های مختلف می تواند باشد. در تحول فلسفه تحلیلی این مسائلی که در زمینه دین داشتیم در معرض نقد و ارزیابی نحله های فلسفه تحلیلی قرار می گرفت. مثلا اگر در دورانی، معناداری مهم می شد، می بینیم در همین زمان در فلسفه دین هم معناداری گزاره های دینی اهمیت پیدا می کرد یا در ۱۹۸۰ تدریجا می بینیم که بحث پلورالیسم دینی شروع می شود.

حدود ۱۰ الی ۱۵ سال است که تحرک خوبی در فلسفه تحلیلی نمی بینیم و کمتر می بینیم کسانی را که ایده های نویی مثل پلنتینگا و سوئین برن داشته باشند. در سال های اخیر بحث فلسفه دین قاره ای به طور جدی در اروپا مطرح شد. نحله هایی از فمینیست ها را نیز در این حوزه می بینیم. در الهیات پست مدرن هم حدود ۲۰ الی ۳۰ سال است که در این زمینه دارد کار می شود. همچنین در فلسفه تاریخی هم این مطلب را می بینیم. نگاه های هرمنوتیکی به دین هم در فلسفه قاره ای دیده می شود. چه مشکل و کمبودی در فلسفه تحلیلی بود که در فلسفه دین قاره ای باید مطرح شود و ضرورت فلسفه دین قاره ای را به ما نشان می دهد؟ فلسفه دین تحلیلی با استدلال و اثبات گزاره های دینی سر و کار دارد، اما وقتی از گزاره های دینی صحبت می کنید از عناصر دینی صحبت می کنید؛ مثل خدا، تجربه دینی و... و سپس استدلال می کنید. یکی از مشکلاتی که در فلسفه باید حل کنید، مشکلات تصدیقی نیست، بلکه

مشکلات تصویری است. چون مشکلات تصدیقی را با استدلال می توانیم حل کنیم، اما گاهی در استدلال با این مواجه هستیم که تک تک مفاهیمی که در این استدلال به کار رفته به چه معناست.

به نظر بنده فلسفه دین قاره ای به نظر خودش کمبودهای تفکر غربی در زمینه تصورات دینی را دارد بسط می دهد. در صورتی که در فلسفه دین قاره ای بیشتر استدلال ها مطرح بود؛ لذا نگاه های جدید به دین را در فلسفه دین قاره ای می بینید. مفاهیم مدرن دینی، ما را میان الحاد و دین داری مخیر می کند، اما آیا می توانیم از این دوگانه نگری که پاشنه آشیل فلسفه غرب است بیرون بیاییم؟ فیلسوفان پست مدرن سعی در ارایه راه میانه ای داشتند که هم از سکولاریسم جدا شوند و هم تفکر دینی سنتی را نپذیرفته باشند.

دریدا موضوع را این گونه کاهش داد که مفاهیمی مثل مغفرت، رحمت و... در دین وجود دارد و به این عناصر باید توجه کنیم به جای توجه به بودن یا نبودن خدا؛ لذا عنوان خدا بدون وجود را می بینید یا مفهوم امر الوهی. در نتیجه تفسیرهای جدیدی از دین جای خودش را باز می کند؛ معانی استعلا، حلول و... که در فلسفه دین قاره ای باید راجع به آن صحبت کرد. نگاهی مردانه به خدا و زدودن این نگاه در تفکر غربی جای بحث دارد. این مباحث مربوط به مباحث تصدیقی نیست. فلسفه میان فرهنگی در اروپا در حال حاضر بسیار فعال است. سال گذشته تفاوت آن را با فلسفه دین قاره ای گفتم. باید از این به بعد فعالیت های مان در حوزه فلسفه دین از صرف استدلال بیرون بیاید و به سمت مفاهیمی برویم که در فلسفه قاره ای در حال طرح است. در فلسفه دین تحلیلی بیشتر صدق مطابقت مهم است و در فلسفه دین قاره ای بحث انسجام بیشتر اهمیت دارد. کم و بیش ترجمه هایی از فلسفه دین قاره ای انجام شده است. این حیطة هم در اروپا و هم در جامعه ما جدید است. یادمان باشد به نوع دیگری باید با اینها مواجه شد و نوع مواجهه ای که در فلسفه دین تحلیلی داشتیم، نمی تواند در این حیطة مناسب باشد. فلسفه دین در نحله های تحلیلی و اروپایی نشاطی که در میان ما است را دیگر ندارد و زمینه کار برای متفکران ایرانی در این حوزه بسیار مهیاست و امیدوارم به این حوزه ورود کنیم و نوآوری داشته باشیم.